



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 29. No 4. Winter 2023

Received date: 2023.04.15

Acceptance date: 2023.05.12



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: 20.1001.1.15601986.1401.29.4.19.1

**The prospect of peace and security in Afghanistan
Suggestions for understanding trends and developments in Afghanistan
and ways out of crises**

Vida Yaghooti^۱



Abstract

Current events in Afghanistan that have evolved over decades as consecutive cycles of crises represent a problem, which has not been considered as a question. Within the last two decades we have persistently seen problems, crises and riots in the country. Most of these crises result from a lack of strategic outlook on decision-making processes, policy-making by governments, foreign intervention and civil war, which all have contributed to the rise of overlapping dilemmas. With the Taliban's rise to power in 2021, the country's political structure is faced with a complex of hostilities, worsening political instability, economic stagnation and security dilemmas. Afghanistan needs to reform and reconstruct its political institutions if it wishes to enjoy stability, peaceful governance and sustainable economic development. In this research, four approaches have been considered that might have the potential to make Afghanistan move in a more stable and sustainable path, while improving the future vision of the country. This paper adopts a scientific-prescriptive method in order to precisely analyze Afghanistan's current developments and to recommend suggestions in the sphere of political structure.

Keywords: Afghanistan, Peace, Security, Prospects, Civil War.

^۱- Afpak group secretary and guest researcher at Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies, Tehran, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۲۹، شماره ۴، پیاپی (۱۱۰)، زمستان ۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۲

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: ۲۰.۱۰۰۱.۱.۱۵۶۰۱۹۸۶.۱۴۰۱.۲۹.۴.۱۹.۱

نوع مقاله: پژوهشی

چشم‌انداز صلح و امنیت در افغانستان

(پیشنهادهایی برای درک روندها و تحولات افغانستان و راه برون‌رفت از بحران‌ها)

ویدا یاقوتی^۱



چکیده

رخداد‌های جاری در افغانستان که دهه‌ها به شکل چرخه‌های متناوب بحران سر بر می‌آورد، بیانگر «مشکلی» است که تا کنون به صورت «مسئله» مورد نظر قرار نگرفته است. چرخه‌ای که در آن مشکل ابتدا به دغدغه، که بیشتر به صورت یک احساس مبهم یا تصویری ذهنی از یک پدیده است، تبدیل شده و سپس به صورت مسئله‌ای مشخص صورت‌بندی شود. چنانکه در دو دهه گذشته به طور متناوب شاهد بروز مشکلات، بحران‌ها و شورش‌هایی در این کشور بوده‌ایم. اغلب این بحران‌ها در نتیجه، فقدان نگرش راهبردی در فرایندهای تصمیم‌گیری، سیاستگذاری دولت‌ها، دخالت خارجی، جنگ داخلی بوده است که موجب شده مشکلات موجود لاینحل و به صورت متداخل برهم بار شوند و تبدیل به معضل شوند. در میانه بحران دائمی و بازگشت مستمر چرخه خشونت موجب می‌شود که ثبات سیاسی، اجتماعی، برنامه-ریزی هدفمند و امکان پیش‌بینی‌پذیری آینده سیاسی افغانستان امری غیرممکن به نظر برسد. با روی کار آمدن طالبان و گذشت بیش از یک سال تسلط بر افغانستان، ساختار سیاسی این کشور همچنان با مجموعه‌ای از درگیری‌ها، تضعیف ثبات سیاسی، رکود اقتصادی و مشکلات امنیتی مواجه است. افغانستان اکنون برای داشتن ثبات، حکومتداری مسالمت‌آمیز و پایدار و رشد اقتصادی بیش از هر زمان دیگری نیاز به اصلاح و بازسازی نهادهای سیاسی دارد. در این پژوهش رویکردهای چهارگانه‌ای را در نظر گرفته‌ایم که ممکن است این پتانسیل را داشته باشد که افغانستان را در مسیر باثبات‌تر و پایدارتر قرار دهد و در عین حال چشم‌انداز آینده این کشور را بهبود بخشد. در پژوهش حاضر تلاش خواهد شد مباحث علمی با نوعی نگرش زنجیره‌ای و مرتبط باهم در قالب پنج گزاره مورد نظر قرار گیرد به نحوی که بتوان بر اساس نگرشی علمی-تجویزی ماهیت تحولات کنونی و آتی در یک دهه آینده افغانستان را در حوزه ساختار سیاسی و تحولات ناشی از آن درک کرد. بنابراین، خوانش دقیق و گام به گام این پنج گزاره برای فهم دقیق ابعاد و جوانب تحلیلی بحث حاضر لازم و گریزناپذیر است.

واژگان کلیدی: افغانستان، صلح، امنیت، چشم‌انداز، روندها.

۱ - دبیر گروه افپاک و پژوهشگر مهمان مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران، ایران.

افغانستان پس از پنج دهه همچنان در حال گذار به یک سلسله به ظاهر بی‌پایان از رادیکالیسم است. از سال ۱۹۷۳، این کشور رژیم‌ها، نظام‌های سیاسی و مداخله‌های خارجی را تجربه کرده است. پس از تسلط دوباره طالبان نهادهای سیاسی گذشته از بین رفته، ترس و آسیب گسترده، رکود اقتصادی افسارگسیخته و بی‌اعتمادی عمیق در درون و بین همه گروه‌های اجتماعی و سیاسی حاکم شده است. تغییرات کنونی با کاهش رشد اقتصادی، فقر گسترده، مهاجرت و تداوم دخالت و تسلط همسایگان افغانستان به‌ویژه پاکستان همراه بود که پس از ناکارآمدی حکومت طالبان عوامل اصلی بی‌ثباتی در این کشور هستند (Rahimi, 2022: 119). همچنین، پس از استقرار حکومت طالبان سطح خشونت و اقدامات تروریستی در این کشور همچنان در حال افزایش است، موج مهاجرت به اروپا و کشورهای همسایه و فرار نیروی انسانی نیز طبقه متوسط را بیش از پیش تضعیف کرده است. بزرگترین مشکل حکومت طالبان عدم مشروعیت سیاسی در داخل و خارج است، یک نظام سیاسی بسیار متفاوت در افغانستان مستقر شده است که با طیف گسترده‌ای از معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دیپلماتیک مواجه است. بنابراین، یک رویکرد جدید برای تغییر و پویایی سیاسی لازم است که به چندین دهه درگیری خشونت‌آمیز پایان دهد. افغانستان با هر شکلی از حکومت در نهایت، به اصلاح و بازسازی نهادهای سیاسی خود نیاز دارد. افغانستان برای آنکه ثبات، حکومت مسالمت‌آمیز و پایدار و رشد اقتصادی داشته باشد، نیازمند تشکیل یک حکومت فراگیر و مورد اجماع است.

مسیرهای اصلاحات: اشتراک قدرت و ایجاد امنیت بلندمدت

اوج‌یابی ناگهانی رخدادهایی که پس از تسلط طالبان اتفاق افتاد و به‌صورت تصاعدی و سینوسی بازتاب پیدا می‌کند، شرایطی به وجود آورده که ما نمی‌دانیم چه چیزی اتفاق خواهد افتاد، اما بر اساس روندهای گذشته و دسته‌بندی بحران‌هایی که در این کشور به شکل واحدی نهادینه شده‌اند می‌توان پیش‌بینی کرد کانون بعدی بحران کجاست و با چه شواهدی خود را نشان می‌دهد. ریشه اغلب بحران‌ها در افغانستان بر پایه اصول اخلاقی شکل نمی‌گیرند و متضمن اصول اجتماعی نیز نیستند. آن‌ها بیش از اینکه به دنبال ایجاد یا استقرار سیاست‌های اقتدارگرایانه و برنامه‌های سیاسی باشند، به دنبال این هستند که دولتی را بر مبنای اصول ایدئولوژیک خود تشکیل دهند، جریان‌هایی نیز که به دنبال کسب حقوق انسانی هستند در گذشته یا شکست خوردند یا به حاشیه رانده شده‌اند. شاید اینجا این پرسش مطرح شود که چرا در تمامی بحران‌های حادث شده به روشن‌ترین وجه این حرکت‌ها ماهیت سیاسی و ضد اجتماعی یافته است و وجه عمومی آن برای دفاع از زندگی مردم این کشور کمتر مطرح شده است؟ چرایی بروز چنین مسئله‌ای را باید در این دو نکته ردیابی کرد: نخست، نوعی نگرش کوتاه‌بینانه و غیر راهبردی سیاستمداران برای نادیده گرفتن خواست‌های ملت افغانستان که عمیقاً ماهیت زندگی همراه با ثبات و امنیت‌بخش داشت؛ دوم آنکه با پس زدن اقوام و اقلیت‌ها و مواجهه سخت‌گیرانه با خواسته‌های کم‌هزینه‌تر پیشین، نوعی سرخوردگی توأم با سکوت فروخورده و مبتنی بر صبر و انتظار شکل گرفت که ذات آن بیشتر ماهیت شورش‌گونه علیه هرگونه نظم آمرانه و تحکمی داشت. از این رو، در این مقاله با در نظر گرفتن علل بحران‌ها به ارائه راهکارهایی در قالب پنج گزاره می‌پردازیم که می‌تواند نقش مثبتی در ایجاد ثبات در افغانستان ایفا کند.

۱. ایجاد مشروعیت و دولت قانونی از طریق اصلاحات در ساختار سیاسی: مشکل ساختاری بزرگ در افغانستان این است که اپوزیسیون مؤثر تا امروز نتوانسته‌اند سیاست‌های خود را به‌عنوان وزنه‌ای در مقابل غرایز تاریخی اقتدارگرایانه دولت‌های حاکم در طول پنج دهه معرفی کنند. این سیستم سیاسی ریشه عمیق تاریخی دارد و همیشه در شرایطی که تنها نخبگان کوچکی کنترل انحصاری بر نهادهای دولتی داشته‌اند، بر تمامی مناسبات قدرت سایه

افکنده است. آنچه باید به آن توجه داشت این است که فرهنگ سیاسی در هیچ منطقه‌ای از جهان ساکن نیست و افغانستان نیز مانند بسیاری از کشورها در معرض جهانی‌شدن قرار دارد (Dupree, 1980: 55). این کشور اکنون دارای جمعیت جوانی است که مشارکت در حکومت را یک حق می‌دانند و نه امتیازی که بتوان آن را به میل حاکم سیاسی لغو کرد. بنابراین، پرسش اصلی این است که چرا با وجود تغییر دولت‌ها همچنان ثبات و امکان پیش‌بینی‌پذیر کردن آینده سیاسی افغانستان ضعیف است و دولت‌های حاکم کمتر از تجارب گذشته بهره می‌گیرند؟ در واقع متأثر از بحران‌ها، انحصارطلبی، سهم‌خواهی‌ها و منفعت‌جویی‌ها، سیطره تفکر کوتاه‌مدت و مقطعی (تغییر در دولت‌ها بدون توجه به خواست مردم)، قوم‌گرایی و تقلیل‌گرایی تحلیلی در تحولات سیاسی، فقدان تفکر راهبردی و تفکر واکنشی (سیاستمداران فاقد چشم‌انداز)، نبود نهادهای مدنی، احزاب سیاسی مستقل (فقدان درک مآل‌اندیش از تحولات و رخدادها و عدم درک ماهیت کلی آن‌ها)، فساد سیاسی و مهم‌تر از همه ناتوانی در فهم راهبردها و در نتیجه غلبه یافتن قوم‌گرایی بر نگرش حکومت مشروعه است. علی‌رغم یک قانون اساسی دموکراتیک که در سال ۲۰۰۴ تصویب شد، ایده احزاب سیاسی مستقل یا تقسیم قدرت در داخل دولت هنوز تا امروز عملی نشده است.

در این کشور عناوین سیاستمداران ممکن است تغییر کنند -شاه، امیر، رئیس‌جمهور، امیرالمومنین- اما به محض رسیدن به قدرت، هیچ حاکمی در افغانستان حتی نتوانسته است مانند حاکم مطلق عمل کند و از سال ۱۹۱۹ تقریباً همه آن‌ها ترور شده یا به تبعید فرستاده شده و یا فراری شده‌اند و این بازی سیاسی با مجموع صفر، اغلب در بسیاری از مناطق این کشور با خودمختاری قومی نیز آمیخته شده است (Barfield, 2022: 96). با آنکه حاکمان ممکن است اقتدار مطلق خود را اعلام کنند، اما در عمل مجبور بوده‌اند با مخالفان بالقوه و بحران‌هایی که به وجود آورده‌اند دست و پنجه نرم کنند. جامعه بین‌الملل نیز با تمرکز بر ساختارهای بیرونی دولت، نتوانسته است این مشکل را حل کند چراکه یک دولت مشروع، متحدتر، محبوب‌تر و در موقعیت بسیار بهتری برای حل بحران است.

۲. تشکیل دولت فراگیر: ایده دولت فراگیر، مستقل و مشروع در افغانستان اغلب توسط دو عامل در نهایت با شکست مواجه خواهد شد. اولین مورد، یک فرایند انتخاباتی سالم و نهادسازی مرتبط بود که به دلیل اختلافات متعدد درون حاکمیت و بیرون از آن شکست می‌خورند. این ناکامی‌ها تا حدی به دلیل وجود سطح بالایی از بی‌اعتمادی در میان مردم و بازیگران کلیدی سیاسی است که مکانیسم‌هایی نتایج پاک را تأیید کنند -تا نتیجه‌ای کاملاً قانونی ایجاد کند. دوم، ادامه نارضایتی سیاسی از پیامدهای استقرار یک نظام سیاسی ضعیف در یک جامعه به‌شدت کثرت‌گرا و پراکنده است که یکی از غیردموکراتیک‌ترین دولت‌های جهان را دارد. بسیاری از مردم افغان که دهه‌ها جنگ و بحران را تجربه کرده‌اند و شاهد استقرار دولت‌های مختلفی بوده‌اند، تسلط دوباره طالبان را به‌عنوان یک «عصر طلایی» رماتیک که خواست جامعه را بهتر از گذشته برآورده سازد، نمی‌بینند. بنابراین، طالبان امروز، در موقعیتی نیستند که شرایط و ترتیبات سیاسی خود را بدون در نظر گرفتن نیازهای جامعه به مردم افغانستان دیکته کنند. طالبان از هم‌اکنون باید به دنبال بهبود روابط خود با جامعه افغانستان، کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل باشد، از این رو باید تطبیق رویکرد تقسیم قدرت اجرایی حکومت را با تلاش برای افزایش وحدت ملی در مورد انتصاب‌ها، ابتکارات سیاسی کلیدی و بازگشت به آرای مردم از طریق انتخابات در آینده را در دستور کار خود قرار دهد. طالبان باید بازیگران سیاسی افغانستان را برای رسیدگی به این موضوع متمرکز کند. بنابراین، رهبران فعلی افغانستان باید جنبه‌های کلیدی ساختار سیاسی را اصلاح کنند تا مذاکره و سازش را در میان جناح‌ها و گروه‌های سیاسی برای تخصیص قدرت بر اساس حمایت مردم تسهیل کنند.

۳. تمرکززدایی از قدرت: در ۲۰ سال گذشته مبارزه بین نیروهای متمرکز و غیرمتمرکز در افغانستان به یک رویه تبدیل شده است. حکومت طالبان باید تعهدات خود را برای تمرکززدایی از قدرت اداری و انحصار قدرت در چارچوب یک قانون اساسی، از طریق تقویت حکومت‌داری در سطح شهرها و ولسوالی‌ها، پروسه‌های دموکراتیک، و پاسخ‌گویی مناسب به جامعه انجام دهد. ثبات سیاسی درازمدت مستلزم توافق بر سر اصلاحات برای توازن قدرت در مناطق مختلف بین دولت مرکزی و سایر نیروهای درگیر در نظام سیاسی است (Jones & Munoz, 2010: 100). حل و فصل مسائل سیاسی با این گروه‌ها مستلزم توازن قدرت است، که این امر بسیار حائز اهمیت است چرا که مهم‌ترین بُعد حل و فصل منازعات شامل اسکان همه بازیگران سیاسی در دایره قدرت است. طالبان در این دوره باید با تلاش‌های مداوم برای ایجاد توازن در توزیع قدرت از طریق تبادل نظر با نخبگان و صاحبان قدرت محلی در این کشور به اجماع برسد. استراتژی طالبان، برای حذف جریان‌های سیاسی، دستاوردهای کوتاه‌مدتی را به همراه خواهد داشت چرا که با این اقدامات نمی‌تواند یک چارچوب نهادی بلندمدت برای تقسیم قدرت، حکومت‌داری و نظم سیاسی غیرشخصی ایجاد کند. بنابراین، در مورد سمت و سوی تعامل طالبان با جامعه افغانستان و منطقه یک عدم اطمینان شکل خواهد گرفت که روند استقرار صلح، اصلاحات سیاسی و امنیت را در کوتاه‌مدت بعید می‌سازد. به این ترتیب، رویکردهای جدیدی برای تثبیت قدرت و اشتراک با سایر گروه‌های اجتماعی در یک جامعه کثرت‌گرا و متمیز شده در بلندمدت مورد نیاز است. با توجه به اینکه تا امروز رویکرد تقسیم قدرت به حکومتداری مؤثر منجر نشده است، سه رویکرد نهادی اساسی برای حل تنش‌های مکرر امیدوارکننده است:

الف. اصلاحات در نظام انتخاباتی برای توانمند ساختن بلوک‌های مختلف رأی‌دهنده یا احزاب سیاسی برای ایجاد توازن یکنواخت قدرت در میان جناح‌های سیاسی، قومی و منطقه‌ای، که شامل تقویت احزاب سیاسی غیرقومی می‌شود، لازمه استقرار ثبات سیاسی در این کشور است.

ب. تنظیم موازنه رسمی قدرت که می‌تواند شامل مشارکت همه جریان‌های سیاسی باشد.

ج. حلقه اصلی ظهور بحران در افغانستان به قدرت انتصابات مربوط می‌شود. این موضوع در بسیاری از دولت‌هایی که روی کار آمدند تا امروز حل نشده باقی مانده است و همین مبهم بودن شرایط و عدم رسیدگی به آن‌ها منبع مهمی از بی‌ثباتی بود که باید برای آن چاره‌اندیشی شود.

۴. امنیت: از زمان تسلط طالبان، احساس آنتروپی بر این کشور حاکم شده است و نارضایتی از حکومت بسیار گسترده است. از شورش‌های کوچک در روستاها گرفته تا افزایش شکاف قومی، جنایت و آدم‌ربایی گسترده، مهاجرت گسترده جوانان، موج حملات تضعیف‌کننده توسط داعش در شهرهای بزرگ (از جمله کابل)، رکود اقتصادی و کاهش امنیت برای جامعه افغانستان، همسایگان این کشور و جامعه بین‌المللی به یک چالش بزرگ تبدیل شده است. ادامه جنگ و خشونت، به پدیده دیگری منتقل شده است و میل به اعتراض و خشونت ریشه در ناامیدی جامعه از زندگی و ناکامی در رسیدن به اهداف دارد و شکاف‌های طبقاتی یا مسئله نابرابری که منجر به قطبی‌شدن بخش‌های مختلف جامعه می‌شود و پیامدهای منفی سطح بالایی از نابرابری به‌عنوان ایجادکننده فقر فزاینده و گرفتار شدن در دور باطل جنگ، فقر، تورم و رکود اقتصادی، بیکاری، گرسنگی، جهل، بی‌کفایتی یا تبعیض، شکست‌های بزرگی در زندگی اجتماعی و... می‌تواند گستره و عمق آن را تشدید نماید در نتیجه بر اثر ناکامی در دستیابی به ثبات و امنیت خود، این ناامیدی و خشم موجب گرایش‌یابی به سمت عضویت در گروه‌های تکفیری شود. با توجه به این شرایط می‌بینیم که خشونت جمعی به‌صورت تصاعدی بالا می‌رود و از دل آن جریان‌هایی ظهور خواهند کرد که حاضر به مصالحه نیستند و در ایجاد بحران جسورتر می‌شوند.

مسئله بغرنجی که در پس زمینه اغلب مقاومت‌های جامعه و سپس اقدامات تروریستی در افغانستان وجود دارد و ذهن ما را به نحوی نظام‌مند تحت تأثیر قرار می‌دهد، نوعی «نفرت‌پراکنی» است که حاصل آن میل به خشونت و جنگ است! نگاهی که بحران را به خارج از مرزهای این کشور نیز می‌کشاند. در نگاه اول به نظر می‌رسد این بحران‌ها بیشتر متوجه فضای سیاسی داخل افغانستان باشد اما از آنجایی که بحران قابلیت گسترش و اشاعه را در ذات خود دارد و در جهت‌های دیگر نیز میل به سیر کردن دارد، هیولایی است که وقتی سر بر آورد همه چیز را در خود خواهد بلعید زیرا بحران مانند دیگ مذابی است که کسی را یارای مقاومت در برابر آن نیست و در نهایت، همه چیز را در خود مستحیل خواهد کرد. تجارب پیشین نشان می‌دهد که تداوم جنگ و بحران مهارنشدنی می‌تواند معطوف به تنش بین گروه‌های اجتماعی و درگیری خارج از مرزها شود و منطقه را دستخوش بحران فراینده سازد.

از سوی دیگر، احساس یأس و سرخوردگی شهروندان ریشه در شکست دولت‌های گذشته در پاسخ کافی و درخور به مسائل سیاسی، افول اهمیت سیاست جناحی، ناکارآمدی و فساد برخی نخبگان سیاسی دارد. طالبان نیز در مواجهه با همه این چالش‌ها، بیش از آنکه به حل مشکلات بی‌شمار کشور بپردازند، در جهت حفظ امتیازات خود از طریق مسئله امنیت و حقوق بشر به‌ویژه حقوق زنان هستند. به بیان دیگر آن‌ها این دو مسئله را به‌عنوان یک اهرم فشار برای همراه کردن جامعه جهانی و همسایگان مورد استفاده قرار می‌دهند. اگر تعهدات اساسی طالبان برای همسایگان و جامعه جهانی اجرایی نشود ضعف‌های ساختاری در نظم سیاسی افغانستان با بحران‌های عمیق‌تر در هم آمیخته و بیشتر می‌شود. به این ترتیب، طالبان باید مکانیسمی را برای اجرای تعهدات کلیدی ایجاد کند و به آن پایبند باشد.

۵. بازنگری در قانون اساسی: بازنگری در قانون اساسی فرصتی در راستای تغییر شکل نظام سیاسی افغانستان برای سامان بخشیدن به عدم تعادل قدرت سیاسی است. این بازنگری می‌تواند ویژگی‌هایی یک دولت فراگیر را در افغانستان ترویج و گسترش دهد (Johnson, et al, 2003: 5-7). موضوعی که دهه‌ها خواست کنشگران و فعالین مدنی در افغانستان هست، با بازگشت طالبان به قدرت به آرزویی دست‌نیافتنی تبدیل شده است. با این وجود همچنان این موضوع بخش مهمی از ایجاد ثبات است. در حال حاضر، سرخوردگی گسترده‌ای درباره اعتبار سیاست‌مداران طالبان و عملکرد سایر جریان‌های سیاسی وجود دارد. این مسئله دلایلی دارد: یکی اینکه شهروندان تا حدی از امکان تحقق وعده‌های داده شده دولت‌ها دلسرد و ناامید شده‌اند. منشأ دوم سرخوردگی این واقعیت است که مردم احساس می‌کنند کنترل کم و کمتری بر نیروهای حاکم بر زندگی خود دارند و قربانی بازی‌های سیاسی شده‌اند. همچنین، سیاستمداران طالبان از پرداختن به پرسش‌های اصلی نظیر تحقق جامعه عادلانه، تضمین آزادی‌ها، گسترش ظرفیت‌های دموکراتیک و ارتقای سطح عملکرد ساختار سیاسی و امانده‌اند و نتوانسته‌اند اعتماد عمومی را در این مدت جلب کنند. در نهایت، سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و اجرای تصمیمات در مناطق مختلف افغانستان مستلزم آگاهی عمیق از ساختارهای این مناطق و نیز مطالعه مستمر و ارزیابی بازخوردها و نتایج اقدامات انجام شده و به‌کارگیری مؤثر آن‌ها در چرخه برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های آتی و سرنوشت‌ساز برای برپایی یک دولت فراگیر حائز اهمیت است. در نتیجه بی‌توجهی به مطالبات جامعه، حذف نخبگان، عدم رعایت حقوق بشر به‌ویژه حقوق زنان، نادیده‌انگاری امنیت همسایگان و بی‌اهمیت دانستن خواست‌های جامعه جهانی، تداوم فروبستگی ساختاری و در نتیجه بروز طغیان، آشوب و کنش‌های غیر مسالمت‌آمیز و خطر گسترش تروریسم را به دنبال خواهد داشت. پیشنهاد می‌شود همزمان با اصلاحات با فراهم نمودن زمینه برای شکل‌گیری ارگان‌ها و سازمان‌های مشورتی مرتبط با مسائل و نیازهای نسل جدید، شهروندی، قومی، زبانی و فرهنگی که بتوان در مناطق مختلف کشور شعباتی از آن را دایر نموده و در سطوح مختلف با مقامات محلی، سازمان‌های غیردولتی، نخبگان و مردم ارتباط داشته باشند. اهمیت این

ارگان‌ها و سازمان‌ها در این است که بتوانند در چارچوبی علمی-راهبردی فعالیت نموده و زمینه را برای فهم واقعیت‌های هر منطقه از کشور به‌خصوص پایان دادن مسالمت‌آمیز به منازعات و تنش‌های قومی فراهم نمایند.

جمع‌بندی

برای تحقق هرگونه امیدی برای صلح بلندمدت و استقرار دولت فراگیر، باید ثبات در روند آتی از طریق انتخابات در افغانستان یک هدف اساسی باشد. بنابراین ارزیابی اینکه آیا ساختار حکومتداری و تقسیم قدرت ناشی از تأثیر متقابل چارچوب قانون اساسی و اجرای آن (از طریق انتخابات، ایجاد کمیسیون‌ها، انتصابات، احکام و...) احتمالاً به ثبات سیاسی در آینده منجر می‌شود، حیاتی است. مشکلات کنونی افغانستان تا حدی مظهر یک چالش سیستمی است، تا زمانی که هر نتیجه انتخاباتی ترس وجودی (خواه کاملاً موجه یا غیر قابل توجیه) را در جامعه برانگیزد، انتخابات و نتایج آن احتمالاً ناپایدار خواهد بود. از آنجایی که اعتماد متقابل بین گروه‌ها بسیار پایین است (مانند همه دورانی که درگیری میان گروه‌های سیاسی در آن به علت عدم اعتماد به طول می‌انجامید) و از آنجا که اعتماد جامعه به دولت و حاکمیت قانون بسیار پایین است، این جوامع اتمیزه‌شده اغلب نمی‌توانند نیاز به تقسیم قدرت را به یک سیاست دائمی تبدیل کنند. بنابراین، وجود یک دموکراسی انتخاباتی در افغانستان که به پرسش‌های اساسی که آیا گروه‌های خاصی در قالب اقوام و مذاهب از دولت و منابع آن منافع بیشتری می‌برند و سایر گروه‌ها را به حاشیه رانده‌اند پاسخ دهد، ضروری است. فقدان روش‌های موثر تقسیم قدرت، مانند سیستم‌های ریاست‌جمهوری قبلی که همزمان دو شخص را برنده می‌کند، می‌تواند بی‌ثبات‌کننده باشد. طرح‌های سختگیرانه برای عدم مشارکت سایر گروه‌ها در سیاست می‌تواند به بن‌بست و پراکندگی بیشتر منجر شود. افغانستان فرصت محدودی به سوی ثبات سیاسی دارد و به یک اصلاح جدی و فوری نیاز است. درگیری‌های فزاینده تنها فرصت یک دولت متحول را برای تحقق خواسته‌های مردم افغانستان کاهش می‌دهد و طالبان تا امروز در مهار بی‌ثباتی ناموفق عمل کرده است. از این رو، مدیریت، کنترل و مهار جریان‌ها و نیروهای متعارض و خشونت‌بار در یک دهه آینده امر بسیار خطیری است و از رهگذر طراحی سازوکارهای حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات مدنی شاید بتوان فرصت‌های ساختاری لازم را برای ثبات و همبستگی جمعی در افغانستان آینده فراهم آورد؛ اجرای سیاست‌هایی که همکاری میان گروهی را تشویق می‌کند و اتحاد چند گروهی را بر مبنای مصالحه ترغیب می‌کند. آنچه در این میان می‌تواند بیش از همه مؤثر باشد رعایت جایگاه هر یک از نیروها و گروه‌های قومی، تخصیص عادلانه منابع، ممانعت از فزون‌خواهی، بازتوزیع منصفانه منافع، تعدیل مطالبات شهروندان جهت دستیابی به زمینه‌های مشترک و اتخاذ مواضع میانه‌روانه‌تری است که امکان حصول به تصمیم‌گیری‌های قابل پذیرش فراهم شود. در مرحله بعد، تلاش برای ایجاد اشتراک در عقاید، آراء و دیدگاه‌های عمومی جامعه و پذیرش عملی شرایط موجود، تأکید بر ارزش‌های عام و مشترک، ایجاد رابطه طولی و عرضی میان خرده‌فرهنگ‌های محلی و قومی با فرهنگ ملی و انعطاف‌پذیری نسبی دولت می‌تواند موجب ایجاد اجماع هنجاری در جامعه پیرامون گروه‌های هویتی مختلف و کاهش زمینه‌های منازعه شود.

فهرست منابع

منابع غیرفارسی

- 1- Barfield, T (2022). Afghanistan: A Cultural and Political History, Second Edition, New Jersey: Princeton University press.
- 2- Dupree, L. (1980) Afghanistan. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- 3- Johnson, Ch. Maley, W, Their, A and Wardak, A (2003). Afghanistan's political and constitutional development Overseas Development Institute, pp: 1-48, www.odi.org.uk/hpg
- 4- Jones, S.G and Munoz, A, (2010). Afghanistan's Local War: Building Local Defense Forces, Santa Monica, CA: Rand Corporation.

- Rahimi, M.S. (2022). Poverty and Unemployment Crisis: The Case of Afghanistan from Recent Evidence, International Conference on Economics, Finance & Business. pp.118-124 www.rsepconferences.com

